

در این شماره:

طرحی که همه را به جنب و جوش آورده است

از تجارت تا ایدئولوژی

در ستایش یک «پونز»

به سوی دور نوبنی از انقلاب کمونیستی

روحانی! داعش! ارحل ارحل!

آتش، شماره ۳۳، ماه ۱۳۹۳

email: atash1917@yahoo.com

مصاحبه اختصاصی با رفیق امیر حسن پور در باره «استقلال کردستان عراق»

شرقی یا اندکی قبل از آن‌ها کشورهای که با تجزیه یوگوسلاوی و شوروی به وجود آمدند. اما استقلال کردستان، اگر عملی بشود، در شرایط ویژه بین‌المللی منطقه‌ای صورت می‌گیرد. شرایطی که در کردستان عراق، ناسیونالیسم کرد از قبل در قدرت بوده است. این دولت خودمختار نماینده ناسیونالیسم به قدرت رسیده کرد است که دارای قوه مقننه (پارلمان)، قوه اجرائیه (کابینه، دستگاه اداری، ارتش یا نیروی پیشمرگه، پلیس، دستگاه امنیتی، زندان)، و قوه قضائیه است، اگرچه میزان اختیاراتش به پای استان‌های کانادا یا ایالت‌های آمریکا نمی‌رسد. اما از آنجا که دولت مرکزی عراق قدرت زیادی نداشته، «حکومت اقلیم کردستان» حالت نزدیک به استقلال داشته است و مخالفت آمریکا و ایران و ترکیه با استقلال یکی از علل عملی نشدن این پروژه بوده و این وضع ممکن است تغییر بکند. این درست است که در حال حاضر آمریکا با «استقلال دنباله در صفحه ۲

داعش، نیروهای عشائری و ارتش اسلامی مقتدی صدر، و در اثر سیاست‌های حکومت مالکی عملاً تجزیه شده است. «حکومت اقلیم کردستان» از سال ۱۹۹۱ در نتیجه جنگ اول آمریکا علیه عراق به تدریج شکل گرفت و در جنگ دوم آمریکا در ۲۰۰۳ به شکل امروزی در آمد و اکنون در ادامه این جنگ‌ها توسط داعش شرایط عملی کردن استقلال فراهم شده است. در واقع «حکومت اقلیم کردستان» تاکنون عملاً شبه مستقل بوده و برگذاری فرمانروم و اقدامات بعدی این شکل از اعمال حق تعیین سرنوشت را به استقلال صوری یا رسمی تبدیل می‌کند. باید بگویم در بیست سال اخیر تعدادی از کشورهای جدید بر اساس موازین حقوق بین‌الملل از راه‌های مشابه ایجاد شده‌اند، مثلاً سودان جنوبی یا تیمور

کمک به بقیه برادران عراقی‌شان برای استقلال اقلیم کردستان عراق را به همه‌پرسی بگذارند. می‌خواستیم دیدگاه‌ها و مواضع شما را در مورد این اوضاع و سیاست‌ها بدانیم.

امیر حسن پور: این که کردها یک ملت تحت ستم بوده‌اند در عراق و سایر کشورهای منطقه خیلی واضح است. بیشتر مردم کرد در آرزوی این بوده‌اند که یک دولت مستقل داشته باشند. در این نیز تردیدی نیست که کردها به‌عنوان یک ملت تحت ستم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. قبل از تحولات اخیر (تصرف بخشی از عراق توسط داعش) مسعود بارزانی چند بار بحث استقلال را مطرح کرده بود بدون اینکه بتواند یا بخواهد قدمی در جهت عملی کردن آن بردارد، اما حالا شرایطی پیش آمده که عراق توسط

فرستی به دست آمده تا با رفیق امیر حسن پور در مورد وقایع جاری منطقه خصوصاً اوضاع کردستان عراق و بحث‌هایی که بر سر برگزاری فرمانروم «استقلال رسمی اقلیم کردستان» به راه افتاده گفت‌وگویی داشته باشیم. رفیق امیر، مسعود بارزانی رئیس حکومت اقلیم کردستان عراق در مصاحبه‌ای با «صدای آمریکا» این استدلال را جلو گذاشت که نظم حکومتی عراق عملاً فروپاشیده و کردها باعث این فروپاشی نبوده‌اند. او گفت حتی زمانی که بعضی‌ها بر سر کردها بمب شیمیایی می‌ریختند ما حرف از جدایی نزدیم. ولی حالا دیگران شرایطی ساخته‌اند که کشور رسماً فروپاشیده است. در این شرایط کردها حق دارند برای این که سرزمین پدری خود را امن نگاه دارند و کردستان مکانی شود برای

جنب» بپوشانند. اما واقعیت چیز دیگری است. اسرائیل یکی از مجهزترین و پیشرفته‌ترین ارتش‌های دنیا را در اختیار دارد و با اتکاء به این نیرو می‌تواند به راحتی و در فاصله‌ای کوتاه دست به کشتار جمعی بزند. زیرساخت‌های ضعیف و محدود، درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های متراکم و منابع آب و انرژی زندان پر جمعیتی که غزه نام دارد را با چند ضربت نابود کند؛ کل اهالی فلسطینی را به وحشت اندازد و از آنان باج‌گیری سیاسی کند. این بخشی از سیاست همیشگی مجازات دست‌جمعی یک ملت ستمدیده برای وادار کردنش به تسلیم است. در اجرای این طرح مرتجعان و سرسپردگان امپریالیسم در منطقه از رژیم مصر گرفته تا دار و دسته سازمان آزادیبخش فلسطین نقش دارند. هر چند بنا به شرایط، به اصطلاح «فق» بزنند یا حتی اعتراض دیپلماتیک خود را «قویا» اعلام دارند.

این نیز واقعیتی است که بعد از گذشت ۶ دهه از اشغال فلسطین و شروع پاکسازی قومی فلسطینیان به دست رژیم اسرائیل، تنش‌ها و اختلافات واقعی بین حاکمان دنباله در صفحه ۳



جنایت غزه بی پاسخ نخواهد ماند!

به این اوضاع وخیم، امپریالیسم آمریکا مثل همیشه اعلام کرد که «تگرانی‌های امنیتی» اسرائیلی‌ها را درک می‌کند! رسانه‌های مدافع نظام سرمایه‌داری کوشیدند این جنایت عظیم را زیر عباراتی مثل «موشک پرانی از سوی طرفین» و «خسوفت از هر دو

که فرماندهان ارتش اسرائیل وقیحانه ادعا کردند که «ما دقیقاً مراکز نظامی و تسلیحاتی و زیرساخت‌های مورد استفاده حماس را نشانه گرفتیم. اگر کسی هم از مردم عادی کشته شده این را باید به حساب لطمات جانبی گذاشت.» در پاسخ

از روز ۱۸ تیر ماه اسرائیل به مدت دو هفته هر روز بر سر دو میلیون اهالی فلسطینی سرزمین غزه بمب بارید. کل اعضای چندین و چند خانواده به ناگهان نابود شدند. یک پنجم قربانیان موشک‌های اسرائیلی کودکان بودند. این در حالی است

درباره استقلال کردستان ...

کردستان» مخالفت می کند اما مسئله اصلی آمریکا این نیست که دولت کرد تشکیل نشود. مسئله آمریکا تأمین نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی در کل منطقه است، این که مثلاً منطقه چه وضعی پیدا کند که منافع آمریکا و متحدانش از جمله اسرائیل تأمین شود. این نیز روشن است که اگر آمریکا با استقلال مخالفت بکند رهبران کرد اطاعت می کنند.

سؤال: شما می گوید که کردستان عراق «دو فاکتو» مستقل بوده است. اما بعضی نیروهای سیاسی می گویند اگر کردستان مستقل شود، در منطقه ای که اسلام گرای و نیروهای ارتجاعی از هر طرف دارند سر بلند می کنند، می تواند پایگاهی باشد برای حکومت سکولار غیر دینی. یعنی حکومتی که طبعاً در آن پدرسالاری فئودالی و غیره بر خواهد افتاد و از جنگ های دینی و قومی که در بقیه نقاط عراق هست هم خبری نخواهد بود. این تصویر چقدر واقعیت دارد؟

امیر حسن پور: این بیشتر به خواب و خیال نزدیک است تا واقعیت. تجربه بیست و سه سال «حکومت اقلیم کردستان» واقعیت دیگری را نشان داده است. درست است که کردها با سقوط رژیم صدام برای مدتی در منطقه اقلیم از ستم ملی رهائی پیدا کردند و خیلی ها از تجربه دستگاه اداری و نظامی و قضائی به زبان کردی خوشحال بودند اما این شادی چندان طول نکشید و فهمیدند که طبقه سرمایه دار تازه به دولت رسیده کرد به زبان کردی به قهر متوسل می شود. اما اگر ستم ملی تا حد زیادی در اقلیم از بین رفته، ستم مستعمراتی آمریکا جای ستم ملی رژیم صدام را پر کرده است، این بار از طریق وابستگی کامل حکومت کرد و اقتصاد و سیاست آن با آمریکا. از نظر منافع مردم کرد به ویژه اکثریتی که استثمار می شوند و نیمی از جمعیت یعنی زنان، «حکومت اقلیم کردستان» و استقلال رسمی نمی تواند تغییری در این روابط به بار بیاورد. این ادعا که کردستان مستقل پایگاهی برای سکولاریسم بشود و در مقابل جریان تئوکراسی از نوع ایران و افغانستان و عراق قرار بگیرد نیز بسیار نادرست است. دو حزبی که در رأس حکومت کردی قرار داشته اند یعنی «اتحادیه میهنی کردستان» و «پارت دمکرات کردستان» با به قدرت رسیدن تئوکراسی در ایران مانند بیشتر رژیم های خاورمیانه سعی کردند خودشان را بیش تر اسلامی بکنند و بیشتر ناسیونالیست های کردستان عراق که غیرمذهبی بوده اند به نماز و روزه روی آورده اند. و اصولاً با وجود این که جنبش ملی بعد از جنگ جهانی دوم دینی نبوده، روشنفکران و

رهبران احزاب کرد سکولاریسم را حتی در حد بسیار محدود جدائی دین و دولت جزو برنامه سیاسی خود قرار نداده اند، و در واقع خیلی با نیروهای دینی سازش کرده اند. کردستان تحت حکومت این ها پر از مسجد شده و شهرها، شهر مناره ها شده اند. این حکومت با وضعی که دارد نمی تواند یک نیروی سکولار باشد. اینکه به بقیه مردم عراق کمک کند یا بتواند یک نیروی مترقی در منطقه باشد نیز جای تردید است چون خود مردم کردستان را در عرض بیست و سه سال اخیر بیشتر به دامان دین انداخته است. این حکومت، علیرغم اختلافات درون رهبریش، در منطقه با اسرائیل و ترکیه و ایران هم سویی داشته و هیچ معیار ترقی خواهی و آزادی خواهی را در حرف و عمل آن نمی توانم ببینم.

سؤال: گفتید که حکومت کردستان عراق با اسرائیل و ترکیه همسو بوده است. اما خیلی از کردها این را اصلاً چیز بدی نمی دانند. معتقدند که اسرائیل هم یک ملت تحت ستم را صاحب دولت کرد و در درونش دمکراسی است. درست است که دین هم هست ولی مثل دیگر کشورهای منطقه ظالمانه و استبدادی نیست. می گویند همسویی با دولت ترکیه یا ایران هم طبیعی است چون کردستان عراق خود را دولت می داند و آن ها هم دولت هستند و باید همکاری داشته باشند. اگر در گذشته افرادی مثل شما به کمونیست انترناسیونالیست تبدیل می شدند و مسئله اسرائیل (موضع گیری علیه اسرائیل و نسل کشی علیه فلسطینی ها) یک شاخص ترقی خواهی بود، الان چنین نیست. خیلی ها همسویی با اسرائیل را عیب نمی دانند. حتی خیلی ها آرزو دارند که قدرت های جهانی همان طور که اسرائیل را درست کردند الان دولتی مثل اسرائیل را منطقه کردستان درست کنند.

امیر حسن پور: درست است. یکی از آرزوهای بسیاری از ناسیونالیست های کرد در بیست سال اخیر این بوده که مثل اسرائیل بشوند، از برنامه هایی که قدرت های امپریالیستی دارند استفاده کنند و کردستان هم مثل اسرائیل شود. حتی بدتر از این، بعضی از روشنفکران ناسیونالیست کرد، پروژه صهیونیستی را به عنوان یک جنبش آزادی بخش ملی ایده الیزه کرده اند. عده ای تروریستی مانند مناخم بگین را مبارز و آزادیخواه به حساب می آورند و برای تبلیغ نظراتش نوشته او را به کردی ترجمه و منتشر کرده اند. در حالی که بعضی از یهودی های مترقی در اسرائیل و خارج از آن رژیم صهیونیستی را رژیم آپارتاید و استعمارگر به حساب می آورند، بسیاری از ناسیونالیست های کرد آن را نمونه دمکراسی و رهائی

ملی جا می زنند. من در آزادیخواه بودن خود این ها تردید جدی دارم. آن ها که عملکرد اسرائیل را در مورد ملت فلسطین نمی بینند، از جمله پاکسازی نژادی قومی، جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت، و به آن اعتراض نمی کنند و با مردم فلسطین همدردی نمی کنند و در واقع این جنایات را انکار می کنند نه تنها خودشان آزادیخواه نیستند بلکه دانسته یا نادانسته و خواسته یا ناخواسته به تداوم این جنایات کمک می کنند. این بخشی از محدودیت های هر جنبش ناسیونالیستی مشخصاً جنبش ناسیونالیستی کرد است که منافعش را با منافع قدرت های امپریالیستی هم جهت و هم سو می داند و در واقع هم هست. حساب می کند که در چارچوب این سیستم کار کند نه علیه اش. حکومت کردستان عراق به پیچ و مهره ای از این نظام تبدیل شده و می خواهد بشود. آرزویش این است که چیزی مثل اسرائیل بشود. ولی اگر کل روابط منطقه را در نظر بگیریم اصلاً فکر اینکه این کشور مستقل خواهد بود (حتی اگر فراندوم بشود و عضو سازمان ملل بشود) فکر نادرستی است. از هر نظر تمام ارکانش به رژیم های منطقه و بیش از همه به ایران و ترکیه و مسلماً اسرائیل و همین طور آمریکا وابسته خواهد بود؛ بیشتر به آمریکا تا اتحادیه اروپا. حالا هم چنین است. در این ۲۳ سال حیات «حکومت اقلیم کردستان» چیزی غیر از این نبوده است. اقتصادش کاملاً وابسته است و حتی آب آشامیدنی در بطری هم از ترکیه و ایران می آید. مواد خوراکی نیز از ترکیه و ایران و آمریکا وارد می شود و حتی رانک و چوغه (لباس مردانه) کردی ساخت چین است. اقتصاد کشاورزی کردستان توانائی تأمین خوراک مردم اقلیم را ندارد. صدام در جریان ژنوسید انفال روستاهای کردستان را ویران کرده بود و حکومت نتوانسته است این روستاها را حیات تازه ای ببخشد که بتوانند به طور خودمصرف هم روی پای خود بایستند. یا صدور نفت را در نظر بگیرند. حکومت کردستان بدون وابستگی کامل به ترکیه امکان صدور نفت را ندارد. وضع جنوب عراق معلوم نیست چه خواهد شد ولی ناسیونالیست های کرد حتی اگر فکر استقلال هم بکنند در عمل نمی توانند اجرایش بکنند. این حکومت از آغاز پیدایش تا الان از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی وابسته بوده است. استقلال رسمی این وابستگی را رسمیت خواهد بخشید، نه این که نفی اش کند.

سؤال: خیلی ها به واقعیات حکومت اقلیم کردستان عراق اشاره می کنند. می گویند حاکمیتش ستمگر است؛ قتل های ناموسی جهش وار رشد کرده؛ اسلام گرای رشد کرده است؛ دانشگاه های

کردستان حتی یک کتابخانه درست و حسابی هم ندارند و روشنفکران کرد که در نقاط مختلف دنیا تحصیل کرده اند رغبت ندارند به کردستان برگردند؛ چون اصلاً به آن ها اجازه آزادی عمل نمی دهند تا بتوانند دانش و سواد و فرهنگ را بین مردم رواج دهند؛ کردهای ایران دارند در کردستان عراق استثمار می شوند و سلسله مراتبی بین کردهای ایران و کردهای عراق برقرار شده است؛ علاوه بر این کارگران و خدمتکاران فیلیپینی و نیپالی و بنگلادشی هم دارند در کردستان عراق به شدت استثمار می شوند؛ نه تنها کشاورزی احیا نشده بلکه خبری از صنایع پایه ای هم نیست. با همه این ها می گویند در شرایطی که کل خاورمیانه در آتش می سوزد اینجا پناهگاهی خواهد شد برای ملت کرد و بقیه کسانی که می خواهند به آنجا پناه برند. بارزانی هم در مصاحبه اش چنین درکی را می دهد که عراق آتش گرفته و ما می خواهیم «این اتاق» را از این حریق در امان نگاه داریم. یعنی بالاخره جنبه مثبتی هم دارد. آیا این واقعیت ندارد؟

امیر حسن پور: اگر دولت یک خط مشی انقلابی داشت می توانست این کارها را انجام دهد ولی ندارد.

سؤال: مثلاً در جنگ جهانی دوم روسیه سوسیالیستی نتوانست خود را از آتش جنگ کنار بکشد. هم خودکفا بود هم انقلابی بود هم صنعت داشت. البته کشته های زیادی داد. در این شرایط چقدر امکان دارد به هر دلیل بتوانی «یک اتاق» را امن نگاه داری؟

امیر حسن پور: در این آتشی که بر پا شده است، حفظ یک اتاق از شعله های آن برای حکومت کرد میسر نیست. قبل از هر چیز به خاطر ماهیت و خط مشی «حکومت اقلیم کردستان». این ها تحت راهنمایی ترکیه و در سازش با آن یک بار با پ ک ک جنگیدند و دست به کشتار پ ک ک زدند. هر دو حزب حاکم در این برنامه شرکت داشتند. اخیراً که نیروهای کرد سوریه در مناطقی از آن کشور اعلام خودمختاری کردند، «حکومت اقلیم» تحت رهبری بارزانی تصمیم گرفت در مرز سوریه و عراق در منطقه کردنشینش خندق درست کند و دو قسمت کردستان را از هم جدا بکند. جنگ های اواسط دهه ۹۰ بین اتحادیه میهنی و پارت دمکرات که مشهور به «جنگ خودکشی» شد نمونه دیگری است. پارت دمکرات از ارتش صدام برای سرکوبی اتحادیه کمک خواست. این ایده که کردها یک ملت واحد هستند، همه پشت هم را می گیرند درون کردستان همه به هم کمک می کنند تا حالا عملاً بر عکس بوده است. در مورد نیروی کاری که از ترکیه یا ایران می آید و یا رفتار با نیروهای سیاسی

جنایت غزه....

صهیونیست و شریکان آمریکایی اش بروز کرده است. در تمامی این سالها اسرائیل عامل تهاجمی مهم آمریکا برای دفاع از منافع امپراتوری اش در منطقه نفت خیز و استراتژیک خاورمیانه و حتی فراتر از آن بوده است. اما تلاطمات و بحرانهای در حال گسترش منطقه ای و نیاز و اجبار آمریکا به انجام مانورهای سیاسی و دیپلماتیک و نظامی برای سوار شدن بر این امواج، به علاوه افراد روزافزون اسرائیل در میان افکار عمومی جهان باعث بروز تنش ها و اختلافاتی که گفتیم شده است. با وجود این، گرداب منطقه و نیازهای آمریکا به حفظ و گسترش هژمونی جهانی اش باعث می شود که این کشور همچنان به پایگاه و اهرم تهاجمی اسرائیل نیاز داشته باشد.

و اما جمهوری اسلامی. رژیم ایران این بار نیز مثل همیشه تلاش دارد از جنایات اسرائیل و خونی که از پیکر فلسطین جاری است برای پیشبرد تبلیغات خود در منطقه و توجیه موجودیت ننگین و سیاست های ضد مردمی اش در ایران و لبنان و سوریه و عراق و مناطق اشغالی استفاده کند. این بار نیز جمهوری اسلامی مثل همیشه، و البته در حالی که مشغول اثبات حسن نیت خود به امپریالیسم آمریکا یعنی شریک و حامی اصلی اسرائیل است، برای فلسطین اشک تمساح می ریزد. بدون هیچ شکی، رژیم ایران از جنایات تکان دهنده اسرائیلی ها خرسند شده چرا که چنین جنایاتی ماشین عوامفریبی ایدئولوژیک/ سیاسی حاکمان خونریز اسلامی را در داخل و خارج از مرزهای کشور تقویت کرده و می کند. در این شرایط دفاع از توده های زخم خورده فلسطینی و محکوم کردن جنایات بی پایان اسرائیل وظیفه هر انسان با وجدان و آزادیخواه و هر نیرویی است که خود را انقلابی و مترقی و مردمی می داند. غیرانسانی ترین و زشت ترین کار اینست که به بهانه سوء استفاده های سیاسی جمهوری اسلامی از موضوع فلسطین و یا تحت تاثیر دیدگاه های شوونیستی و نژادپرستانه ضد عرب چشم ها و گوش ها بسته شود و یا شعار تنگ نظرانه ناسیونالیستی چون «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» راهنمای عمل مردم قرار گیرد. ■

این نظم را به هم زد. اما این کار بدون وجود جنبش کمونیستی و یک خط مشی سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی صحیح هرگز صورت نخواهد گرفت.

سؤال: بنابراین هیچ امیدی نیست! یعنی هیچ کاری هم نباید کرد!

امیر حسن پور: چرا که نه، مسئله خط مشی همیشه جدی بوده اما در شرایط تاریخی سی چهل سال اخیر تعیین کننده است. روشن است که بدون تئوری انقلابی نمی توان انقلاب کرد و اگر چه مارکسیسم چنین تئوری هست اما آن هم بدون نوسازی و سنتز انقلابی از پیروزی ها و شکست های گذشته کافی نیست. امروز عنصر ذهنی از عنصر عینی عقب مانده است.

سؤال: در این وضع خراب، پایه مادی یا پتانسیل انقلاب کجاست؟

امیر حسن پور: همین وضع خراب خودش بخشی از پایه مادی است. یعنی وضع خراب فریاد می زند که می توانم یک جور دیگر بشوم. می شود اوضاع را تبدیل کرد به یک چیزی ضد شرایطی که فعلاً در آن بنیادگران اسلامی و قدرت های امپریالیستی ابتکار عمل را در دست دارند. شرایط جوری است که جنبش کمونیستی می تواند آن را به هم بزند، خوب هم می تواند به هم بزند. البته یک جنبش کمونیستی که خط مشی درستی داشته باشد، بتواند این وضعیت را درک کند و به ضد خودش تبدیل کند.

سؤال: آیا پیام دیگری برای کسانی که می خواهند دنیا را عوض کنند ولی از وقایع جاری و شرایط موجود و میدان داری نیروهای رنگارنگ ارتجاعی و امپریالیستی بهت زده شده اند دارید؟

امیر حسن پور: چیزی که می توانم بگویم این است که وضع فعلی «با این یا آن» است. یک طرف بنیادگرایی اسلامی و امپریالیست ها و طرف دیگر مردم و نیروهای کمونیستی و هر نیروی آزادیخواهی که علیه آن دو قطب ضد مردمی است. وسط نمی شود ماند. اگر نیروهای کمونیستی و انقلابی باشند که فکر کنند می شود وسط ایستاد باید از آن ها پرسید که کدام تجربه تاریخ چنین وضعی را به خود دیده است. افراد و نیروهای آگاه باید به طور جدی تصمیم بگیرند که آیا به بخشی از این وضع اسفناک تبدیل می شوند و در آن دست و پا خواهند زد یا به خلق دنیای دیگری می پردازند و زنجیرهای اسارت را پاره می کنند. کمونیست ها و جنبش کمونیستی می توانند در ضمن بازسازی و نوسازی خود روند تاریخ را عوض کنند همان طور که در گذشته بارها توانستند بکنند. ■

وضعیت اقتصادی را بهتر کند و شغل ایجاد کند و غیره هم وجود ندارد. من برای کردستان مستقل آینده درخشانی نمی بینم نه به خاطر محدودیت های خلق کرد بلکه به خاطر ماهیت طبقاتی رهبری ناسیونالیستی و ایدئولوژی ناسیونالیستی.

سؤال: پس مثل همه جای دنیا، راه حل مردم انقلاب کردن است. انقلاب سوسیالیستی و تشکیل دولت های سوسیالیستی. چیزی که در حال حاضر مثل قیل مُد نیست. به نظر شما در کل مناطق کردنشین چنین انقلابی چقدر پایه مادی و پتانسیل دارد؟ چقدر می شود این را دید که از درون ویرانی جنبش چپ در کردستان یک نیروی کمونیستی بتواند سر بلند کند؟

امیر حسن پور: فعلاً در عراق عرصه در اختیار جریانات بنیادگرای اسلامی و نیروهای ناسیونالیست عرب و کرد و آسوری و ترکمن و روسای عشایر عرب است. این ها ابتکار عمل را در دست دارند به استثناء منطقه ای در کردستان سوریه که نیروی رهبری کندها ش با عشایر یا با جریانات اسلامی تفاوت دارد. راهی که کل منطقه در پیش گرفته در چارچوب روابط سرمایه داری بحران زده است. البته نیروهای سرمایه داری خودشان هم در شرایط آشوب هستند و با هم تضاد دارند و درگیر همین تضادهای منطقه اند. یا بهتر بگویم خودشان بخشی از این تضادها هستند. من در این میان، چیزی به عنوان انقلاب یعنی انقلابی که نیروهای کمونیستی در رهبری اش باشند نمی بینم. و درست است که انقلاب تنها راهی است که بتوان کردستان و منطقه را از این منجلاب بیرون آورد. از نظر تاریخی بیش از هر زمان مشخص است که واقعاً غیر از این انقلاب هیچ راهی نیست. اما در مورد وضعیت جنبش کمونیستی، در منطقه یک جنبش کمونیستی که بتواند از عهده این وظایف سنگین برآید وجود ندارد. بیشتر به خاطر این که بعد از رجعت سرمایه داری در شوروی و نهایتاً در چین و تجربه این شکست ها، جنبش کمونیستی منطقه در حالت یک نوع بیهوشی و فقدان ابتکار عمل به سر می برد. درس گیری از این گذشته وجود ندارد و نمی تواند خودش را بازسازی و نوسازی کند. این را در مورد جنبش کمونیستی در کل منطقه می گویم و نه فقط در کردستان. طی این مدت در همه جانیروهای جنبش کمونیستی منطقه در حال عقب رفت و عقب نشینی بوده اند. اما شرایطی که می بینیم در عین حال بهترین شرایط هم هست. ما در شرایط آشوب جدی در نظام امپریالیستی و نظم دولتی که این ها بعد از جنگ جهانی اول درست کردند به سر می بریم. حالا شرایطی هست که می شود

کرد و نیروی کار کرد این ها هم نمونه های دیگری هستند. نمی خواهم بگویم که اصلاً هیچ نوع رابطه دیگری وجود ندارد. بعضی کردهای ایرانی یا کردهای ترکیه در آنجا دکان یا رستوران یا فعالیت های اقتصادی دیگر دارند. ولی به طور کلی خط سیاسی و ایدئولوژیک حکومت کرد مثل بقیه حکومت های ناسیونالیستی است. مثلاً در هندوستان که از سال ۱۹۴۸ مستقل شد، این شبه قاره تحت سلطه یک نیروی ناسیونالیستی عمده قرار گرفت. این کشور قدرت نظامی دارد و تا حد زیادی قدرت صنعتی. بسیاری امکانات هم دارد اما فقر در آنجا بیداد می کند. بیشتر از هر جای دنیا در هند بردگی وجود دارد. وضع زنان در هند را هم که می دانیم. حاکمیت نیروی ناسیونالیستی در هندوستان نتیجه اش این شد. نیرویی که تا حدی بشود با کردستان مقایسه اش کرد جنبش ملی فلسطین است. الان بخشی از آن جنبش که حکومت فلسطین (سلطه فلسطین) را در دست دارد به ژاندارم دولت اسرائیل تبدیل شده است. بخش دیگرش هم جریان تئوکراتیک حماس است. این ها توانایی برداشتن حتی یک قدم برای رهایی مردم فلسطین را ندارند. البته کردستان منطقه خودش را دارد و مثل فلسطین نیست که کاملاً اشغال شده و پروسه پاکسازی قومی در آنجا به شدت ادامه دارد. اما کارنامه حکومت منطقه کردستان واقعاً درخشان نبوده است. مسئله دیگر، خط سیاسی و برنامه سیاسی و ایدئولوژیک رهبری ملی کرد است که با آن ناسیونالیست هایی که در سال های اخیر یا قبل تر به قدرت رسیدند تفاوت زیادی ندارد. خلاصه این که رهبران ملی کرد افتخار می کنند به پیچ و مهره نظام امپریالیستی تبدیل شوند. علناً این را می گویند. هیچ آلترناتیو دیگری در مقابل شان نیست و نمی خواهند هم باشد. افتخارشان این است که در کردستان برخلاف خیلی از کشورهای خاورمیانه رسانه های جمعی آزادی دارند. ولی به وضع کردستان که نگاه کنیم می بینیم در بیست سال اخیر کشتار روزنامه نویسی ها و خفه کردن هر نوع صدای انتقادی در سطح وسیعی صورت گرفته است. به هر جایش که نگاه می کنیم پیشرفتی نمی بینم. خیلی ها می گویند کردستان عراق فرودگاه بین المللی دارد. جاده سازی شده است. پر از شاپینگ مال شده است. یا مثلاً تأسیسات جذابی در مناطق کوهستانی برای توریست های داخلی و خارجی درست کرده اند. ولی وقتی به مردم کردستان نگاه کنی با این همه ثروت نفتی، می بینی که دست به گریبان یک اقتصاد ویران شده کشاورزی اند و یک اقتصاد شهری و صنعتی که بتواند

مقالات، گزارشات

و نقد و نظر خود را

برای پست الکترونیکی

«آتش» بفرستید

atah1917@yahoo.com

n-atah.blogspot.com

طرحی که همه را به جنب و جوش آورده است

اخیراً مسعود بارزانی رئیس حکومت اقلیم کردستان عراق پس از گسترش یافتن حملات داعش و اشغال موصل و تکریت توسط آن نیرو اعلام کرده که می‌خواهد موضوع استقلال کردستان را از طریق فراندوم به رأی بگذارد و بدین منظور پیشنهادش را به پارلمان کردستان ارائه کرده است. این پیشنهاد در شرایطی مطرح شده که دو حزب اتحادیه میهنی کردستان عراق و حزب دمکرات کردستان عراق از متحدین اصلی آمریکا در ایجاد حکومت جمهوری اسلامی عراق به رهبری نوری مالکی بوده و طالبانی برای مدت حدود ده سال رئیس‌جمهور آن حکومت بوده است. جمهوری اسلامی عراق یک دولت ارتجاعی بود که توسط امپریالیسم آمریکا در عراق پس از سرنگونی صدام حسین در عراق مستقر شد.

بارزانی علت پیشنهادش را این مطرح کرده که حکومت مرکزی عراق حقوق پیشمرگه‌ها را در کردستان را نداده و بر سر کرکوک اختلاف موجود است و راه حل فدرالیستی هم شکست خورده. این پیشنهاد استقلال بحث‌های بسیاری را در میان نیروهای مختلف منتسب به جنبش کردستان ایران و احزاب چپ ایران راه انداخته است. کردستان عراق از دیرباز تحت ستم دولت مرکزی عراق در دوره صدام و حکومت‌های قبل از آن بود. از آن فراتر کردستان یک ملت واحد بود که با مرز کشی امپریالیست‌ها پس از جنگ جهانی اول میان چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شد.

کردستان عراق در طی بیش از ده سالی که تحت حاکمیت نیروهای طالبانی و بارزانی (حکومت اقلیم کردستان) قرار داشته از سایر نقاط عراق امنیت بیشتری داشته. اگر چه در همین دوره این منطقه جنگ علیه نیروهای پک ک و همچنین درگیری پراکنده با نیروهای عرب و ترک در کرکوک را تجربه کرده است.

در کردستان عراق علیرغم ظاهر متمدانه‌اش دیکتاتوری و استبداد بر علیه اکثریت مردم زحمتکش اعمال شده است و در اثر کمک‌های فراوان امپریالیسم آمریکا و فساد قشری از رهبران احزاب ارتجاعی دارای ثروت‌های نجومی شده‌اند و این در حالی است که اکثریت مردم در فقر بسر می‌برند. در کردستان عراق برای احزاب و شخصیت‌های مخالف نظم حاکم هیچ امنیتی وجود ندارد.

در کردستان عراق هم‌اکنون سه هزار نفر از نیروهای اشغالگر امپریالیسم آمریکا حضور دارند تا منافع آمریکا را در عراق

به‌پیش ببرند. حکومت اقلیم کردستان واقع حکومت دست‌نشانده آمریکاست. پیشنهاد استقلال کردستان پس از اشغال کرکوک توسط پیشمرگان کرد انجام شد هر چند قبل از آن نیز زمزمه چنین پیشنهادی از جانب حزب دمکرات بارزانی مطرح شده بود. بارزانی که اینک این پیشنهاد را می‌دهد سال‌ها پیش از مخالفان سرسخت استقلال و حتی شعار «حق تعیین سرنوشت» برای کردستان بود. موضوع استقلال کردستان عراق را نیروهای ناسیونالیست و برخی نیروهای که خود را کمونیست کارگری می‌دانند به موضوع حق تعیین سرنوشت ملل در سرنوشت خویش ربط داده‌اند و تاریخ ستم بر ملت کرد را شاهد می‌گیرند تا طرح فراندوم برای استقلال کردستان را موجه جلوه دهند. آن‌ها در کنارش استدلال می‌کنند که با مستقل شدن کردستان عراق این منطقه از درگیری‌های سایر مناطق عراق دور می‌ماند و برخی هم گفته‌اند که راه حل استقلال برای کردستان سیاست قومی و ناسیونالیستی نیست چون منظور ما کشور کردها نیست بلکه کشور کردستان است که شامل ترک‌ها و عرب‌های ساکن کردستان نیز می‌شود (رجوع شود به نوشته‌های محمد ناسنگران از حزب کمونیست کارگری) خلاصه یک چیزی مانند کشور اسرائیل که عرب‌ها نیز در آن حقوقی دارند!!

امپریالیسم آمریکا در عراق بازیگر درجه یک است حتی اگر که بخش بزرگی از نیروهایش عراق را ترک کرده‌اند. امپریالیسم آمریکا با هدف کنترل و سلطه بر منابع انرژی و حاکمیت بی‌چون چرا بر خاورمیانه در جهت منافع سرمایه آمریکایی عراق را در اوایل دهه نود به اشغال خود در آورد یک حکومت دست‌نشانده را در یک انتخابات باصطلاح آزاد و با رأی مردم را به وجود آورد. حکومتی که به‌ظاهر سه رکن داشت رکن شیعه و رکن سنی و رکن کردها. این حکومت هیچ‌گاه نتوانست ثبات مورد نظر امپریالیسم آمریکا را به وجود بیاورد و حکومت نوری مالکی عملاً سیاست‌هایش بیشتر منافع شیعیان و بورژوازی بزرگ عراق را می‌خواست به‌پیش برد و همین امر باعث از دست دادن پایه در میان سنی‌ها و کردها بود.

امپریالیسم آمریکا هدفش سلطه بر عراق است و به همین خاطر مخالفت جدی با تجزیه عراق ندارد هر فرمی که بتواند منافع آمریکا را تضمین کند دمکراتیک و مقبول آمریکاست.

ناسیونالیست‌های کرد که سال‌ها از ایجاد کشور کردستان متشکل از چهار قسمت تقسیم شده میان چهار کشور صحبت می‌کردند به‌یک‌باره موضوع حق تعیین سرنوشت ملت کرد را به ایجاد کردستان عراق تحت قیمومیت آمریکا تنزل داده‌اند.

بورژوازی کرد که از قبل کمک‌های مادی و سرمایه‌گذاری‌های امپریالیسم آمریکا و غرب فربه شده‌اند به ناگهان ادعای همکاری برای ایجاد عراقی دمکراتیک و متمدن را کنار گذاشته‌اند و از حق تعیین سرنوشت و رجوع به آرای مردم دم می‌زنند. همان‌هایی که کارگران و زحمتکشان را به خاطر پایه‌ای‌ترین حقوق صنفی خود به گلوله بستند و هرگونه اعتراض سیاسی و اقدام برای ایجاد تشکلات سیاسی مستقل را سرکوب کردند اینک دم از رجوع به آرای مردم برای مشروعیت بخشیدن به اهداف سیاسی خودشان هستند. برخی از نیروهای چپ نیز با بارزانی هم‌آوا شده و می‌گویند که اگر استقلال پس از یک فراندوم به وجود بیاید راه حمله بدان توسط نیروهای ارتجاعی بسته می‌شود. این روحیه سوسیال دمکراتیک نمی‌گوید که چگونه حکومت ارتجاعی عراق با رأی مردم در مورد حملات داعش محفوظ ماند. در مورد بحث استقلال کردستان البته در میان حزب متحد بارزانی یعنی اتحادیه میهنی کردستان به رهبری طالبانی که اینک به‌سختی بیمار است و از صحنه سیاسی خارج شده است اختلاف موجود است. بخصوص از زاویه عملی بودن آن در شرایط خاص کنونی.

در ساختار فعلی عراق قرار بوده که ۱۷ درصد بودجه کردستان توسط حکومت مرکزی تأمین شود و جدا شدن کردستان عراق ممکن است در دردهای جدی به لحاظ اقتصادی برای آن منطقه که هم‌اینک عمدتاً متکی بر واردات از خارج (عمدتاً ایران و ترکیه) است بزند و باعث نارضایتی بیشتر مردم شود. خطر حمله داعش و یا نیروهای حکومت مرکزی هم دور از ذهن نیست و همه این‌ها ادعای کشوری کوچک ولی باثبات و مرفه و یا به قول ناسیونالیست‌های متوهم یک دویی دیگر را دور از ذهن می‌سازد.

آن چه که در این میان جای تعجب است نه پیشنهاد مسعود بارزانی که سال‌ها خود و حزبش با جمهوری اسلامی در دهه شصت همکاری می‌کرد و از افتخاراتش همکاری با آمریکا و اسرائیل و حکومت ترکیه است بلکه آن دسته از نیروهایی است که خود را انترناسیونالیست و

مدافع حقوق کارگران دانسته و خود را کمونیست می‌دانند و در حرف طرفدار انقلاب هستند. آن‌ها با رجوع به مقوله عام «حق تعیین سرنوشت مردم» از بورژوازی کرد می‌خواهند که این حق را به شکل تلاش‌های ناسیونالیستی اجرائی کرده و فعلاً مبارزه برای انقلاب و سرنوشتی حکومت ارتجاعی حاکم بر عراق و مبارزه با داعش را فراموش کنند. پشت این دیدگاه اپورتونیستی تدریج‌گرایی یک دوره منتظر رشد نیروهای مولده توسط بورژوازی و دنباله‌روی از جنبش و احساسات عمومی مردم نهفته است.

درست است که جدا شدن یک حق است برای ملتی که مدام از سوی مرتجعین رنگارنگ ستم و مورد تبعیض واقع می‌شود ولی پرولتاریای کردستان بجای سپردن پرچم به دست بورژوازی مرتجع کرد و سازش با بورژوازی عرب به شکلی دیگر و ائتلاف غیررسمی با مرتجعین فاشیست داعش باید در راه مبارزه متحدانه و متشکل شدن در حزب کمونیست انقلابی برای بیرون راندن قوای اشغالگر آمریکا و سرنگون ساختن حکومت دست‌نشانده مرکزی ارتجاعی جمهوری اسلامی عراق و پیشروی در مسیر سوسیالیسم حرکت کنند. مبارزه‌های که در شرایط مشخص منطقه شکل جنگ درازمدت به خود می‌گیرد.

شعار استقلال کردستان از جانب بارزانی و امثالهم به نظر البته به قولی به مرگ گرفتن برای به تب راضی شدن ممکن است باشد و در چارچوب سهم خواهی بیشتر بورژوازی مرتجع کرد از دولت مرکزی.

برای پرولتاریای کرد که جهت گم نکرده و دارای استراتژی روشن است، روشن است که حتی به فرض محال ایجاد کردستان عراق مستقل آن حکومت یک دیکتاتوری وابسته دیگر بیشتر نخواهد بود. دیکتاتوری بورژوا ملاکان بزرگ مرتجع که استبداد سیاسی، سرکوب زنان، عقب‌ماندگی اقتصادی و ستم بر دهقانان و بیکاری و فقر از ملزومات حکومتشان است. سهم بیشتر از منابع نفتی کرکوک و امثالهم سودش بیشتر از همه به جیب سرمایه‌داران آمریکایی و تاجر کرد و روغن کاری سیستم موجود و روابط تولیدی که آن سیستم از آن محافظت می‌کند است.

پیش گرفتن سیاست و استراتژی ناسیونالیستی پرولتاریای کرد را از متحدین بالفعلش دور می‌کند و مردم را به کام فرقه‌گرایی و ناسیونالیسم می‌اندازد. راه چاره دردهای زحمتکشان خاورمیانه ایجاد یک خاورمیانه سوسیالیستی است. ■

کاوه اردلان

نقل و انتقالات در فوتبال ایران همراه است با بحث‌های تکراری بر سر رقم واقعی قراردادهای و سقف تعیین شده اما فروریخته برای دستمزد بازیکنان. برنامه‌سازان ورزشی صدا و سیما و روزنامه‌نگاران روی این بحث مانور می‌دهند و فکرها را به این سمت می‌کشاند که آیا فلان فوتبالیست حقیقتاً قرارداد میلیاردی ببندد یا بازی آن دیگری ۸۰۰ میلیون تومان می‌آورد یا نه؟ برخی از این گله می‌کنند که چرا وزارت ورزش بودجه کافی به فوتبال اختصاص نمی‌دهد و باشگاه‌های تحت نظارت دولت دستمزد بازیکنان

را به موقع پرداخت نمی‌کنند. کارشناسانی که پوپولیست‌ترند اعتراض می‌کنند که وقتی درآمد متوسط کارگران و کارمندان جزء به‌زحمت به ۵۰۰ هزار تومان در ماه می‌رسد هیچ توجیهی برای دستمزد چند صد میلیونی یک بازیکن فوتبال وجود ندارد. می‌گویند معلوم نیست قرارداد با بازیکنان خارجی را که هر سال باعث خروج مبالغ هنگفت ارز از کشور می‌شود واقعاً

چه کسانی می‌بندند و چه سودی از رهگذر دلالی به جیب می‌زنند. مردم نیز هر یک بر مبنای دید و شناختی که از فوتبال و البته از اقتصاد کشور دارند نسبت به این بحث و جدل‌ها سمت‌گیری می‌کنند. معمولاً هم کسی به این فکر نمی‌کند که فایده این بحث‌ها چیست؟ مگر پار و پیرار عین همین حرف‌ها زده نشد و نتیجه‌اش چه شد؟ مهم‌ترین نکته که پنهان می‌ماند این است که فوتبال حرفه‌ای در کل دنیای سرمایه‌داری از جمله در جامعه سرمایه‌داری ایران نه یک ورزش بلکه یک بیزنس سودآور است. پول‌هایی که به آن وارد و از آن خارج می‌شود در چارچوب منطق سرمایه‌داری و کسب سود، اصلاً بی‌حساب و کتاب نیست. سررشته کار نیز فقط به دست یکی دو نفر آدم کلاش و رانت‌خوار مثل سردار روایان یا بابک زنجانی نیست که به صورت «شخصی» سر مردم را شیره بمالند و ببرند و بخورند. فوتبال حرفه‌ای یک عرصه اقتصادی در کنار و در ارتباط با بقیه عرصه‌هایی است که سرمایه در آن‌ها به جریان می‌افتد

و انباشت می‌کند و گسترش می‌یابد. این فوتبال بخشی از بیزنس سرگرمی است؛ مثل شوهای تلویزیونی؛ مثل کارناوال‌ها؛ مثل شعبده‌بازی؛ مثل استریپ تیز. این‌ها را عمداً پشت هم ردیف کردیم تا تصویر قلابی ورزشکاری و قهرمانی و افتخار و غرور که دنیای سرمایه‌داری و دولت‌ها و نهادهایش ارائه می‌کنند را زیر سؤال بکشیم. این فوتبالی که ما می‌شناسیم و جام جهانی و جام باشگاهی اروپا و لیگ‌های برتر معرف آن هستند، به سلامت جسم و روان مخاطبانش کار ندارد. به‌عنوان سرگرمی فقط روی مخ‌ها کار می‌کند و البته از چند جانب دست در جیب



تماشاگران هم می‌کند.

اما دامنه بیزنس فوتبال و تأثیراتش دقیقاً به خاطر اینکه یک سرگرمی فراگیر و پر طرفدار جهانی است فقط به اقتصاد و پول و سود محدود نمی‌شود. فوتبال مورد توجه خاص حکومت‌ها قرار می‌گیرد و می‌کوشند از سرگرمی به‌عنوان یک ابزار کنترل اجتماعی سیاسی و جهت‌دهی ایدئولوژیک به توده‌ها استفاده کنند. در همین چارچوب است که مثلاً جمهوری اسلامی همان‌گونه که «جشن پیروزی نظام» را به خاطر فریب دادن بخش بزرگی از مردم و کشاندن شان به انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۹۲ به راه می‌اندازد، چند روز بعد «جشن دوم ملت» را برای پیروزی تیم فوتبال ایران در برابر تیم کره جنوبی و صعود به جام جهانی ۲۰۱۴ برگزار می‌کند. این دومی می‌شود ابزاری برای ساختن ذهنیت «وحدت ملی» بین توده‌های ستم‌دیده با ستمگران حاکم و انتشار توهمات سرخوشانه امروز به فردا بین مردمی که گرفتار استبداد مذهبی و محتاج نان شب‌اند. با همین هدف است که پیام‌های

تبریک از سوی دولتمردان خطاب به بازیکنان و ملت ایران در پی هر بُرد و حتی شکست صادر می‌شود. و می‌بینیم که حتی وزارت امور خارجه آمریکا برای «محکم‌کاری»، پیام تبریک فوتبالی ویژه خطاب به ایرانیان با همان خط و ربط پیام سران رژیم اسلامی منتشر می‌کند.

این کارکرد فوتبال حرفه‌ای را در جامعه ایران و دیگر جوامع دنیای امروز نمی‌توان نادیده گرفت. هستند کسانی که دل‌نگران از گسترش اعتیاد در بین جوانان خیال می‌کنند سرگرم شدن فرزندانشان به فوتبال می‌تواند راهی دیگر پیش پای شان بگذارد و از این خطر دورشان کند. غافل از اینکه در ویتترین نظام سرمایه و سود، هر دو این کالاها همزمان در دسترس مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرند. ایدئولوژی تخریب‌کننده پشت فوتبال که «برتری‌جویی» و «ملت‌پرستی» و «دشمنی نژادی» را به شکل‌های مختلف ترویج می‌کند و در مورد مشخص ایران شکل اظهار دشمنی و تحقیر و دشنام علیه «عرب‌ها» را به خود می‌گیرد، تنافری با بی‌خیالی یا سرخوشی گذرای فردی به کمک

مواد مخدر و روان‌گردان ندارد. چه بسا بعضی‌ها ترجیح می‌دهند شادی مصنوعی ناشی از مصرف قرص را با هیجان مصنوعی ناشی از تماشای فوتبال همراه کنند. حتی آن والدینی که گمان می‌کنند پرداختن فرزندانشان به فوتبال به‌مثابه یک ورزش و پُر کردن وقت شان در این عرصه می‌تواند یک دیوار حفاظتی دورشان بکشد از فشارها و کشش‌های روزمره روابط اسارت‌بار سرمایه‌داری که مرتباً برای کالاهایش (از فوتبال گرفته تا مواد مخدر) در جامعه مشتری پیدا می‌کند و برای مصرف کردن دلیل می‌تراشد بی‌خبرند. در جامعه‌ای که بخش نه چندان کوچکی از مردم شادی و یا تسکین دردها از فقر گرفته تا تنهایی و احساس حقارت را در مصرف مواد مخدر می‌جویند، در جامعه‌ای که مصرف مواد در میهمانی‌های شبانه جوانانش مایه فخرفروشی و حتی توهم «قدرت جنسی مردانه» در روابط بین پسران و دختران است، طبیعی است که فوتبالیست‌های حرفه‌ای مشهور و مایه‌دار، سرمست از ایدئولوژی

«قدرت‌طلبی» و «برتری‌جویی» نیز یک پای همین داستان‌ها باشند.

بدون شک انگیزه‌هایی مثل موقعیت ممتاز اجتماعی، شهرت و توهم تبدیل شدن به یک ابر قهرمان، دائماً بسیاری از نوجوانان و جوانانی را به فکر فوتبالیست حرفه‌ای شدن می‌اندازد. این نیز جزئی لاینفک از ایدئولوژی و ارزش‌هایی است که مرتباً از طریق رسانه‌ها و تبلیغات عمومی در کل جامعه تقویت می‌شود. اما انگیزه اصلی در جامعه‌ای که فقر و بی‌آیندگی و محرومیت در آن بیداد می‌کند کماکان کسب درآمد‌های کلان و به‌ظاهر سریع و بی‌دردسر است. در این اوضاع، کم نیستند پدر و مادرهایی که با اشتیاق و اصرار دست به دامن برخی مربیان و باشگاه‌ها و دلال‌ها می‌شوند تا از بچه‌شان یک فوتبالیست حرفه‌ای و مشهور بسازد. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، آن تعداد معدود نوجوانان و جوانانی وارد شده به میدان فوتبال حرفه‌ای افرادی خودمختار که پیشرفت و ترقی در این راه دست خودشان باشد نیستند بلکه مهره‌ای پایین‌دست در یک رابطه بهره‌کشانانه‌اند. برخلاف تصویر عمومی که مردم از «بازیکن‌سالاری» در فوتبال ایران دارند واقعیت این است که بازیکن تابع سرمایه‌داران فعال در این عرصه است. که این در ایران یعنی چند بنگاه بزرگ صنعتی (اساساً دولتی)، چند نهاد اصلی نظامی و امنیتی، و تعدادی دلال که مستقیماً به دستگاه جهانی بیزنس فوتبال ربط دارند. علاوه بر این، رسانه‌ها هم نقش کنترل‌کننده معینی در فوتبال بازی می‌کنند و اهرم و ابزاری در دست مراکز قدرت در ورزش ایران هستند که می‌توانند یک بازیکن را برای یک دوره تا عرش بالا ببرند و از او الگو بسازند و البته از او باج بگیرند و یک بازیکن دیگر را اگر با نظام و با عواملش کنار نیامد به زمین بزنند و از دور خارجش کنند. البته در روابط بهره‌کشانانه فوتبال ایران، چندان با سرکشی و شورشگری مواجه نمی‌شویم. یک علت مهم، کنترل شدیدی است که از سوی نیروهای امنیتی و انتظامی حتی در گمنام‌ترین باشگاه‌ها اعمال می‌شود. مدیر عامل و مسئولان باشگاه‌ها اکثراً از افراد عالی‌رتبه سپاه پاسداران و یا اطلاعاتی‌های بازنشسته هستند. کانون‌های هواداری و لیدرهای باشگاه‌ها که امر کنترل تماشاگران در استادیوم‌ها را به عهده دارند نیز از بین لومپن‌های اطلاعاتی انتخاب می‌شوند. یک علت دیگر، پول نسبتاً کلان (با رویای دستیابی به پول و شهرت) از راه فوتبال است



«آبست» ام
این تصویری است گزنده از استیصال هنرمندان دگراندیشی که فلسفه وجودی خویش را پا در هوا می‌بینند و دیگر دل و دماغ فعالیت هنری ندارند. این بیان عریان وضعیت نسل جوانی است که جایی برای بلندپروازی، شادی و ابراز وجود نمی‌یابد. این حکایت مردمی است که گویی محکومند به یک

در روزگاری که ترانه‌ها هم مثل خیلی چیزهای دیگر تبدیل به کالاهای یک بار مصرف شده‌اند، به‌ندرت می‌توان شاهد یک اتفاق، یک اثر ماندگار بود. این روزها در بازار موسیقی سراسر دنیا، ترانه بد ساختن و به ضرب ویدئو کلیپ و پخش مکرر تلویزیونی به خورد مردم دادن روال کار است. با وجود این، اگر گوش‌ها را تیز کنی وسط این همه نغمه ناکوک و بی‌خاصیت و الکی خوش می‌شود نتها و آواهای خشمگین و زنده‌ای را پیدا کرد که سوار بر پنج اسب حامل، خلاف جریان می‌تازند. یکی از این آثار مؤثر و بدون شک ماندگار در موسیقی امروز ایران، ترانه «پونز» در آلبوم «ترامادول» شاهین نجفی است که شعرش را یغما گلوبی سروده و ملودی آن را خود شاهین نوشته است. شاهین خود را یک هنرمند «آبسوردیست» (پوچ گرا) می‌داند و طنز اینجاست که «پونز» به‌عنوان اثری غیر آبسورد به یکی از محبوب‌ترین ترانه‌های او نزد هوادارانش تبدیل شده است. این محبوبیت حاصل شعر فوق‌العاده یغما و پیوند موفق مضمون و فرم و اجرای اثر است.

حالم این روزا حال خوبی نیس....
شروع ترانه دروازه‌ای است گشوده به روی مخاطبان بسیار. بی‌شمارند کسانی که این روزها همین حال و هوا را دارند:
حالم این روزا حال خوبی نیس/ مثل حال عقاب بی پرواز/ مثل حال ژوکوند بی لبخند/ مثل احوال تار بی شهناز....

دود همیشه «کلمبیا» هر روز/ بین نخ‌های پاکت «کنت» ام/ سقط میشه ترانه‌ای هر شب/ توی گیلای سبز

زندگی «شانسی» و قمارگونه ادامه دهند: **زندگیم مثل بیخ دیواری/ تو به تاریخ تلخ و تکراری....**
دارم به این بازی «بیخ دیواری» فکر می‌کنم که در آن آدم‌ها مثل سکه‌های کم‌ارزش پرتاب می‌شوند و به دیوار می‌خورند تا در رقابت با هم گاه جلو و گاه عقب بیفتند.... که ناگهان حرف از قدرت حاکم به میان می‌آید:

با هر اسمی دو بار می‌میرم/ دو محمد/ دو بار مختاری
با این شگرد هنرمندانه، خون قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای و جان‌باختگان خیزش ۱۳۸۸ در هم می‌آمیزد و تلخ و تکراری بودن تاریخ با ادامه حیات نظام سرکوب گره می‌خورد. اینجا ما هستیم و تکرار مکرر تراژدی‌ها. گویی اجازه اجرای کمدی را حتی از تاریخ هم سلب کرده‌اند. مبادا زهرخندی بر لب مردم نشیند.

زبانی که ترانه‌سرا برگزیده به‌شدت «شخصی» است و ملودی و لحن اجرا نیز آن را به زمزمه‌های شبانه فردی شبیه کرده که در چار دیواری اتاق خود نشسته و از پشت پنجره به جامعه‌ای بیگانه با خود نگاه می‌کند. اما این مضمون بازنتاب یک حالت روحی فردی نیست؛ بلکه بیان یک شکاف و قطب‌بندی مهم در جامعه روشنفکری ایران است. و اگر در چارچوبی گسترده‌تر به مسئله بنگریم، بازنتاب شکل گرفتن و رویارویی گرایش‌های متضاد ذهنی درون طبقه

متوسط نیز هست. این شرایط ذهنی، برآمده از وقایع و تحولات تکان‌دهنده و بیدارکننده‌ای است که طی بیش از سه دهه ستم و استثمار خونین زیر پرچم گندیده جمهوری اسلامی شاهدش بوده‌ایم. به‌ویژه، در شکل‌گیری این شکاف ذهنی، تأثیر شکست و رسوایی پروژه اصلاح‌طلبی از دوران خاتمی گرفته تا عوام‌فریبی انتخابات سال ۱۳۸۸ و شعبده‌بازی جمهوری اسلامی در خرداد ۱۳۹۲ غیر قابل انکار است. ترانه به شکلی، زبان حال جوانان آزادیخواه و فداکاری است که به موفقیت خیزش سال ۱۳۸۸ علیرغم رهبران مرتجع و ناکارآمد «سبز» امید بسته بودند اما سلیبی سخت واقعیت‌ها و طعم تلخ شوکران شکست آنان را به خود آورد و قسم خوردن چندباره خاتمی رفسنجانی روحانی به حفظ نظام ضد‌مردمی اسلامی و پیوند آشکارشان با دستگاه خامنه‌ای و ولایت سپاه و ماشین سرکوب چشمشان را باز کرد. پروژه سبز و کل بساط انتخابات (با همه آمران و عاملانش) در این ترانه به یک قصه مشهور کودکان تشبیه شده است:

جک و با لوبیای سحرآمیز/ کاشتن توی خاک ناباور/ پیچک سبزشون به ابرا رسید/ تا که غولی پایین بیاد آخر
شعبده‌بازی تو لباس سفید/ دلکی با کلاه شیویری/ به رابین هود سر به راه شده/ به گوریل بنفش انگوری

انگار ترانه‌سرا با ارائه این تصاویر مضحک از نتایج دو انتخابات ۸۸ و ۹۲ می‌خواهد به ما گوشزد کند که تکرار تاریخ می‌تواند به شکل دو کمدی پیاپی هم اتفاق بیفتد. اگر این «گوریل بنفش انگوری» به ترانه راه نیافته بود مرزبندی شاعر با توهم انتخاباتی، نیمه‌کاره و چه بسا «نخ‌نما» و انحرافی از آب در می‌آمد. ترانه از شلیک به نشانه‌های تظاهر و توهم و عوام‌فریبی باز نمی‌ایستد:

کشوری که تو اون ستاره میشن/ با دو تا فیلم بندتنبونی/ آدماش برگزیده میشن با/ قاشق داغ روی پیشونی....
همه عمرشونو پز میدن/ به یه لوح گلی گندیده/ رستم، قاتلای سهرابی/ که به ساز اونا نرقصیده....
حالم این روزا حال خوبی نیست/ قلوه سنگی تو کفش این دنیاس/ من به روزای شاد مشکوکم/ شک دارم ختم ماجرا اینجاس
یک نقطه قوت مهم ترانه که آن نیز بازنتاب جدال گرایش‌های سیاسی موجود در جامعه روشنفکری، صفوف هنرمندان و به‌طور کلی طبقه متوسط است اعلام

ضدیت با «بی بی سی» به زبان طنز است. این اعلام موضع در شرایطی انجام می‌گیرد که بسیاری از روشنفکران جامعه تفکرات خود را با فرانکس تحلیل، سمت دهی و ارزش‌گذاری رسانه‌های دنیای سرمایه‌داری امپریالیستی تنظیم می‌کنند. از جمله، با جانبداری های آشکار و ضمنی امثال «بی بی سی» از دولت روحانی یا به‌طور کلی از نظام ضد‌مردمی حاکم بر ایران نزدیک و هم‌داستان می‌شوند. همین دسته روشنفکران و هنرمندان‌اند که به نامه‌نگاری به حسن روحانی و هورا کشیدن برای او در جلسات بار عام مشغول‌اند. همین‌ها هستند که چندی پیش آماج نقد بیرحمانه شاهین نجفی در پیام تصویری‌اش قرار گرفتند. یغما گلوبی نیز اینان و رهبران سیاسی «اصلاح‌طلب و معتدل» شان را به علت افکار و رفتار و منافع حقیری که دارند به اهالی سرزمین «لی لی پوت» در داستان سفرهای گالیور تشبیه می‌کند.

من سفر کردم از ترانه شدن/ کوچ کردم به سرزمین سکوت/ با گذرنامه‌ای که رو جلدش/ جای ایران نوشته بود «لی لی پوت»

و بالاخره می‌رسیم به نقطه اوج ترانه که هم یک تشبیه درخشان است و هم یک الگوسازی ایدئولوژیک برای جامعه روشنفکران و هنرمندان. در اینجا ترانه‌سرا، تصویری آشنا را به یاد بسیاری از جوانان امروز و دیروز می‌آورد. بی‌جهت نیست که در اجرای زنده این ترانه در کنسرت‌های شاهین نجفی، جمعیت بی‌صبرانه رسیدن به این نقطه اوج را انتظار می‌کشد تا با او هم‌صدا شود و سپس غریو شادی سر دهد:

من هنوزم یه پونزم روی/ صندلی معلم دینی
شیطنت و جسارتی که در این تشبیه نهفته است را عباراتی مثل «خار در گلو» یا «خار در چشم» یا «موی دماغ» هرگز نمی‌توانند منتقل کنند. به‌ویژه استفاده از «معلم دینی» می‌تواند وزارت ارشاد یا کل ماشین کنترل و سانسور اسلامی از رسانه‌های گروهی گرفته تا وزارت آموزش و پرورش و تربیون نماز جمعه را به یاد ما بیاورد. و هم‌زمان تأثیر مقاومت و نافرمانی که حکم یک پونز هر چند کوچک، اما تیز و از جنس فلزی محکم را دارد و در جایی صحیح می‌نشیند گوشزد کند. این تعبیر از نقش هنرمند مردمی در جامعه و در مقابل قدرت حاکم یادآور نگاه شاملویی به تعهد روشنفکرانه نیز هست. پونز یغما و شاهین درست نقطه مقابل دستمال ابریشمی جماعت هنرمندان/ روشنفکران سازشکار در بارگاه جمهوری اسلامی است. ■ **سعید سبکتکین**

نشست اینترنتی با
اقتصاددان کمونیست

ریموند لوتا

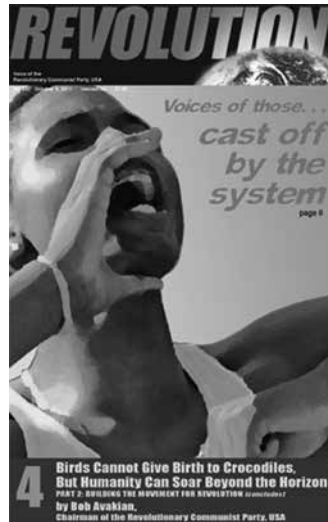
به سوی دور نوبنی از انقلاب کمونیستی

واقعیت کمونیسم چیست

سوال: ریموند، در مورد مرحله اول انقلاب کمونیستی مفصلاً صحبت کردیم و تو هم خیلی روشن و زنده نشان دادی که چه تغییرات بی سابقه و چه دستاوردهای بی نظیری داشت و البته مشکلاتی هم. ولی دست آخر شکست خورد. این مسئله در زمان خودش چه مفهومی داشت و امروز تکلیف مان با آن چیست؟

لوتا: شکست چین یک نقطه عطف واقعی بود. جنبش کمونیستی بین المللی دچار گنجی و شوک و سرگشتگی شد... منظورم نیروهایی است که خود را مائونیست می دانستند. البته طیف وسیع تری از نیروهای رادیکال مترقی هم عکس العمل مشابهی داشتند. عده به اصطلاح کمونیست هایی که با رهبری جدید چین همراه شدند کم نبود. به این اشاره می کردند که بخش هایی از توده های چین از رهبری جدید حمایت می کنند... و دفاع لفظی رهبران کودتا از سوسیالیسم و کمونیسم برای شان کافی بود. برخی هم در گرداب بهت و روحیه باختگی فرو رفتند. عده دیگری اگنوستیست شدند و با «از کجا معلوم؟ کی می گه؟» منتظر نشستند... یا به کارشان ادامه دادند انگار که این عقبگرد عظیم اتفاق چندان مهمی هم نبوده. در چنین شرایطی بود که باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) برای پاسخ به یک نیاز عظیم و تاریخی پا جلو گذاشت: نیاز به درک و توضیح این که در چین چه گذشت و مسئولیتی که انقلابیون واقعی در قبال آن دارند.

در سال ۱۹۷۷ باب آواکیان یک تحلیل همه جانبه از کودتا ارائه داد. او توضیح داد که خط رویزیونیستی در چین پیروز شده. کارکرد این خط را در عرصه های مختلف افشا کرد. گسل های مبارزه طبقاتی در چین را ترسیم



کرد و نشان داد که چطور این مبارزه در بالاترین سطوح رهبری متبلور شد. او از مائو و نزدیکترین پیروانش (به اصطلاح «دار و دسته چهار نفره») دفاع کرد. به علاوه یک مبارزه پیچیده و اصولی و مهم به راه انداخت تا آر سی پی هم در این مورد موضع صحیح اتخاذ کند و این علیرغم مخالفت های فراکسیون درون حزب بود. هیچ کس دیگری در دنیا چنین تحلیل و ارزیابی ای نکرد. باب آواکیان از این واقعیت با تمام پیچیدگی هایش استقبال کرد و نتایج علمی گرفت: انقلاب پرولتری دومین شکست عظیم خود را متحمل شد... اول اتحاد شوروی و امروز چین... و بر ما کمونیست های انقلابی است که بیاموزیم، جمع بندی کنیم و به پیش رویم.

در دوره متعاقب کودتا... از سال های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ صحبت می کنم... آواکیان کتابی هم نوشت به نام «خدمات فناپذیر مائوتسه دون» و در این کتاب خدمات کیفی مائو به علم انقلاب را سنتز کرد که مهم ترین آن ها تئوری و پراتیک ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود.

باب آواکیان بر این نقطه چرخش تعیین کننده پرتو افکند و شروع کرد به راهگشایی و ترسیم مسیر پیشروی. او از دستاوردهای عظیم مائو و انقلاب چین دفاع کرد (کارهای عظیمی که به انجام رسانده بودند) و در عین حال به کند و کاو در تجربه چین و کل مرحله اول انقلاب کمونیستی ادامه داد.

سوال: خوب حرفش در مورد تجربه چین چه بود؟

لوتا: به یمن کار جمع بندی آواکیان، سه دهه بعد از آن ما امروز خیلی روشن تر می بینیم که چرا این شکست دو جنبه داشت. از یک طرف سه عامل قدرتمند عینی علیه انقلابیون چینی عمل می کرد. خطر جنگ بر شرایط و مبارزه طبقاتی تاثیر می گذاشت.

در سطح جهانی هم نیرو - و نیروهای - سرمایه داری هنوز به لحاظ مادی و ایدئولوژیک از نیروهای نوحاسته انقلاب کمونیستی قوی تر بودند. و این مسئله در داخل جامعه سوسیالیستی انعکاس داشت.

ولی اتفاقات چین جنبه دیگری هم داشت. عوامل عینی کاملاً کودتا را توضیح نمی دهند. رویکرد و درک مائو و انقلابیون اشکلات و کمبودهای واقعی داشت. این اشکالات عامل اصلی شکست چین نبودند و من روی این «نبودند» تاکید می کنم. ولی در شکست نقش داشتند.

باز هم بگویم که ارزیابی از رابطه بین عوامل عینی و ذهنی و درک از این که کمبودها چه بودند... کاری بود که باب آواکیان برای تعمیقش کار کرد و جنگید. این جمع بندی حاصل ۳۵ سال کلنجار و سنتز عمیق و علمی است و به سنتز نوین از کمونیسم انجامیده.

باب آواکیان سنتز نوین کمونیست را پیش می گذارد

سوال: می توانی از کودتای چین به بعد را هم برای مان بگویی؟

ریموند لوتا: اساساً باب آواکیان این پروسه اکتشاف عمیق و بررسی نقادانه از مرحله اول انقلاب پرولتری و کل پروژه کمونیستی را با کتاب «فتح جهان؟ چیزی که پرولتاریای بین المللی می تواند و می خواهد انجام دهد» در سال ۱۹۸۱ شروع کرد. از آنجا جست و جوی ادامه داد و کشف های جدیدی کرد. در این سی سال و اندی که از ضد انقلاب در چین می گذرد، باب آواکیان سنتز نوینی از کمونیست را تکامل داد و به پیش گذاشت.

و باید اضافه کنم که این کار بر بستر اوضاعی انجام می شود که حملات بی وقفه ایدئولوژیک بورژوازی به کمونیسم را شاهد هستیم.

برگردم به سنتز نوین. این یک چارچوب نوین و فراگیر است برای پی گرفتن انقلاب کمونیستی. کلید این پیشروی / کشف مهم، رویکرد و متد علمی بود. اگر می خواهیم دنیا را بفهمیم و آن را در جهت عالی ترین منافع بشریت تغییر دهیم به علم احتیاج داریم... باید بفهمیم دنیا واقعا چگونه است و چطور می شود آن را واقعا و به طور ریشه ای تغییر داد.

باب آواکیان چارچوب انترناسیونالیستی کمونیسم را هم تکامل داده و در زمینه استراتژی انقلاب هم پیشروی های بسیار مهمی کرده است - اگر خاطرتان باشد در مورد اشتباهاتی که استالین و حتی مائو مرتکب شدند صحبت کردم و این که چطور این

اشتباهات به تلاش های خود این ها در دفاع از انقلاب و پیشروی آن ضربه زد. ولی به خاطر موضوع این مصاحبه می خواهم توجه را به چند نکته کلیدی که بیشتر به اعمال قدرت در دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان گذار به کمونیسم برمی گردد متمرکز کنم... به هر حال نکاتی که می گویم هم کشفیات باب آواکیان در زمینه متد را منعکس می کند به خصوص نیاز به تلاش بی دریغ برای درک هر چه بیشتر حقیقت و هم راه هایی برای رسیدن به حقیقت...

باب آواکیان یک درک نوین از چگونگی اعمال قدرت در جامعه سوسیالیستی ارائه می کند. این در فرمول بندی «هسته محکم با الاستیسیته فراوان» متمرکز است و در «قانون اساسی جمهوری نوین سوسیالیستی در آمریکای شمالی (پیش نویس پیشنهادی)» متبلور شده است. این که چطور قدرت را حفظ می کنی، و جامعه را به سمت کمونیسم می بری... و در عین حال همه جامعه را درگیر تلاش برای درک واقعیت و پتانسیل انقلابی درون واقعیت برای تغییر آن می کنی تا جهانی بسیار بهتر و متفاوت را بسازی، کاری که خود بخش جدایی ناپذیر فرایند رسیدن به کمونیسم است.

این سوسیالیسم یک دوران گذار پویا و پر تپش است. حقایق جدیدی در آن کشف می شوند و به منظور حل تضادهای حل نشده جامعه سوسیالیستی، نظیر رهایی کامل زنان، به کار گرفته می شوند... این تضادها همچون موتور برای به پیش راندن جامعه مورد استفاده قرار می گیرند. و این کار به همراه پیشروی انقلاب جهانی انجام می شود.

باب آواکیان تاکید می کند که فعالیت روشنفکری و جوشش روشنفکری و فرهنگی برای جامعه سوسیالیستی و رسیدن به کمونیسم، به جهانی بدون طبقه، حیاتی است. جوشش و حیات روشنفکری، به کار بست شیوه علمی در حل مشکلات و تفکر نقادانه که بخشی از آن است... برای توده ها اساسی و ناگزیر است. برای این که توده های مردم جهان را بیشتر و بهتر بشناسند و بتوانند عمیق تر تغییرش دهند و خودشان را نیز تغییر دهند اساسی و ناگزیر است.

جوشش روشنفکری و مخالفت به روحیه اکتشاف و نقادی که باید از جامعه سوسیالیستی بترآود کمک می کند؛ به آشکار کردن مشکلات و اشکالات جامعه سوسیالیستی کمک کند تا در تمام سطوح مورد سوال قرار گیرند. ■

«آتش»



«ارحل ارحل یا روحانی» «ارحل ارحل یا داعش»

ستم ملی یکی از ارکان و عناصر مهم دولت جمهوری اسلامی ایران است و اعراب ساکن خوزستان ملیت ستمدیده ای هستند که علاوه بر استمرار فقر و بیکاری شدید، از همان ماه های اول استقرار جمهوری اسلامی تحت سرکوب وحشیانه این رژیم قرار گرفته اند. تغییرات سیاسی در خاورمیانه به ویژه وقایع بهار عربی بر مردم عرب خوزستان تاثیر می گذارد؛ همانطور که بر چگونگی سرکوب عربهای خوزستان توسط دولت هم تاثیر گذار است. جنگ اخیر داعش با دولت عراق صفحه دیگری از این تاثیرپذیری بود که عکس العمل های مختلف را در مقابل اخبار عراق در هر دو طرف برانگیخت.

شوونیست های پان آریایی بار دیگر چهره نفرت انگیز غمظمت طلبی و سلطه طلبی شان را به نمایش گذاشتند و اوباش فرهنگی و سیاسی جریان های شوونیست فارس مانند پان ایرانیست ها در صفحات فیس بوک و سایت ها تحقیر و حمله به اعراب خصوصا فعالین سیاسی و فرهنگی عرب خوزستان را تکرار کردند و با متهم کردن چند باره اعراب خوزستان به جدایی طلبی آمادگی خود را برای دفاع از وطنشان تو بخوان هژمونی و برتری فارسها اعلام کردند. حتی شنیده شد که به مقامات رژیم در اهواز و دیگر شهرهای عرب نشین خوزستان پیشنهاد کرده اند که به پان ایرانیست ها فضای عمل سیاسی و تبلیغاتی داده شود تا مانع از گسترش فعالیت های فرهنگی و سیاسی اعراب در استان شوند. یعنی نازیست ها و فاشیست های وطنی حاضرند بر اساس ایدئولوژی و ارزش های «ایرانی گری» و برای حفظ

جایگاه برتر ملت فارس و هژمونی طلبی آریایی، در کنار رژیم جمهوری اسلامی نیز قرار گیرند و به این ترتیب جعلیات کورش بزرگ و امپراتوری هخامنشی را در کنار امام زمان و ابوالفضل عباس بنشاندند. این حد از سیاست شوونیستی و فاشیستی را باید سکه یک پول کرد و در هر کوی و برزن آن را رسوا و افشا کرد. بیش از همه این وظیفه آزادی خواهان و برابری طلبان فارس در خوزستان و هر جای دیگر ایران است که نفرت خود را از شوونیسم پان ایرانیست ها اعلام کنند. رژیم جمهوری اسلامی هم اگر محدودیت ها و معذوریت های سیاسی اش اجازه بدهد در تیز کردن شمشیر فاشیسم پان ایرانیست ها برای حفظ موقعیتش و برای سرکوب عرب های خوزستان تردید نخواهد کرد.

در طرف دیگر اخباری شنیده می شود از تمایل و گرایش برخی از جوانان عرب خوزستان نسبت به گروه داعش در عراق. حتی شنیده شده است که بعضی از این جوانان ناراضی که خانواده های شان شیعه هستند برای پیوستن به داعش تغییر مذهب داده اند. این از چاهی به چاهی دیگر افتادن است، راه گم کردن است و پی سراب رفتن. از نکبت اسلام جمهوری اسلامی با چاشنی شوونیسم فارس و عرب ستیزی و فقر و بیکاری و زن ستیزی و سرکوب نباید به دام نکبت اسلام دولت اسلامی عراق و شام افتاد. هر دوی این گزینه ها ضد مردم و ضد آزادی و ضد رفاه و پیشرفت و همبستگی انسان ها هستند. اگر جمهوری اسلامی به نام حکومت شیعی و حفظ تمامیت ارضی به اعدام جوانان عرب و کرد و بلوچ می پردازد، داعش

هم به نام حکومت اهل سنت و استقرار خلافت اسلامی به کشتار مسیحیان و شیعیان و حتی اهل سنت مخالفش می پردازد. آیا تجربه افغانستان و دوران طالبان به ما نشان نمی دهد که حکومت و دولت بنیادگرایان اسلامی هیچ ربطی با رهایی و برابری و آزادی ندارد؟

بر خلاف تبلیغات تمام ناسیونالیست ها ملت هرگز پدیده واحد و یکپارچه ای نیست. هر ملتی از جمله ملت عرب در درون خودش به طبقات متخاصمی تقسیم می شوند که با هم تضاد منافع مادی دارند. این طبقات متخاصم حتی اگر همگی تحت ستم ملی باشند اما در درون خود قشر بندی طبقاتی دارند و هرگز موقعیت یک سرمایه دار یا بزرگ مالک عرب با یک کارگر یا دهقان عرب یکی نیست هر چند هر دو تحت ستم ملی دولت مرکزی قرار داشته باشند. همچنان که موقعیت اجتماعی مرد عرب با زن عرب برابر نیست. طبقات و اقشار مرفه و ثروتمند ملل تحت ستم در حفظ جامعه طبقاتی، نفع و سود دارند و حتی اگر علیه شوونیسم ملت غالب و علیه ستم ملی مبارزه می کنند این مبارزه برای کسب موقعیت اجتماعی و اقتصادی بهتر برای خودشان و هم طبقه ای های خودشان است و نه کارگران و زحمتکشان. بورژوازی و بزرگ مالکان و سران عشایر عرب از دیرباز تاکنون یا با دولت مرکزی کنار آمده اند یا با بورژوازی سایر کشورهای عربی مانند حزب بعث عراق. آیا موقعیت جوان بی کار و بی آینده عرب در بیغوله ها و محلات فقیرنشین شهرهای خوزستان با امثال حسن شمعانی یکی است؟! جوانان انقلابی و آزادی خواه عرب نه برای ناسیونالیسم عربی با برتری و هژمونی بورژوازی خودی و یا برای تثبیت «هویت اسلامی» (از «نوعی دیگر» و مخالف اسلام حکومت ایران) بلکه باید برای جامعه ای مبارزه کنند که در آن رفع ستم ملی از اعراب و دیگر ملل تحت ستم به واقعیت رهایی اجتماعی همه مردم پیوند بخورد و این مساله جز در سایه کمونیسم و انقلاب پرولتری ممکن نیست. نمی توان فقط برای نابودی یک نوع از ستم یعنی ستم ملی مبارزه کرد اما اشکال دیگر ستم مانند

ستم جنسیتی، ستم و استثمار طبقاتی و غیره را دست نخورده باقی گذاشت. ساختار و اشکال مختلف تبعیض و ستم اجتماعی یکدیگر را تولید و بازتولید می کنند و مبارزه برای نابودی یکی از آنها بدون مبارزه برای نابودی اشکال دیگر و بدون تلاش برای رهایی همه انسان ها ممکن نیست.

خوزستان علاوه بر مردم عرب، فارس ها و بختیاری ها، لرها و حتی ترک ها و کردها و افغانستانی های مهاجر را هم در خود جای داده است. این مردم به ویژه انقلابیون و آزادی خواهان و پرولترها و زحمتکشان لر و بختیاری باید اهمیت حیاتی همبستگی انترناسیونالیستی و مشخصا مبارزه برای رفع هر نوع ستم ملی علی الخصوص ستم بر اعراب خوزستان را درک کنند و در این راه متحد شوند. حمایت از مبارزات عادلانه اعراب خصوصا کارگران و زحمتکشان عرب ضامن منسجم کردن صفوف وحدت انترناسیونالیستی و کمونیستی کل طبقه پرولتر در خوزستان است. باید سکوها و پروژه های گازی و نفتی، دانشگاه ها و مدارس، ورزشگاه ها و کتابخانه ها و محلات را به صحنه مبارزه با جمهوری اسلامی و با مرتجعین داعش و شوونیست ها تبدیل کرد و هم زمان توطئه ها و طرح های نفوذ و اعمال سلطه قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه نظیر عربستان و قطر را آماج افشاگری مداوم قرار داد و ماهیت ضد مردمی اینها را به مردم نشان داد. هر شکلی از مسکوت گذاشتن یا توجیه ستم ملی و سرکوب حکومتی علیه مردم عرب خوزستان جز آب به آسیاب رژیم ریختن و هل دادن جوانان عرب به سوی جریاناتی مانند داعش نیست.

اینها الاخوان! ایها الاخوان! والرفاق! شما در همان جشن قهرمانی تیم فوتبال فولاد به درستی فریاد زدید «ارحل ارحل یا روحانی» حالا وقت آن است که این شعار را با شعار «ارحل ارحل یا داعش» پیوند بزنید و «الشعب یرید اسقاط النظام» و «ثورة ثوره حتی النصر» را در راس شعارهای مبارزاتی مردم در خوزستان بنشانید. ■

سلین شکوهی

ورزش به ویژه فوتبال ساخته و عرضه می شوند چه می توان کرد؟ بررسی نقادانه جوانب مثبت و منفی در تجربه ورزش در شوروی و چین (زمانی که واقعا جوامعی سوسیالیستی و انقلابی بودند) می تواند به درک عمیق تر و پراتیکی تر این مسئله کمک کند. ■

حمید محمص

یک جامعه انقلابی سوسیالیستی وجود خواهد داشت؟ با توجه به ارتباطات بین المللی و نظامی که بر ورزش دنیا برای مدت ها برقرار خواهد بود، آیا می توان در یک کشور سوسیالیستی راهی غیر از فوتبال حرفه ای در پیش گرفت؟ با ایدئولوژی و الگوهایی که هر روز توسط رسانه های جهانی در زمینه

میان انسان ها و نظام اقتصادی سیاسی حاکم بر جامعه از ریشه دگرگون شود و سود در مقام فرماندهی نباشد، جایگاه و نقش ورزش چه خواهد بود؟ فوتبال بازی کردن و تماشای فوتبال به مثابه یک تفریح و یک زمینه برقراری رابطه بین مردم چه کیفیتی پیدا خواهد کرد؟ آیا چیزی تحت عنوان فوتبال حرفه ای در

از تجارت تا ...
که خود به خود روحیه محافظه کاری را در بین فوتبالیست ها رشد می دهد. این نیز مسئله ای خاص ایران نیست و در همه کشورها (به ویژه کشورهای تحت سلطه) کمتر با شورشگری فوتبالیست های حرفه ای روبرو می شویم. بیا بید به این فکر کنیم که اگر روابط